



درآمد:

پدر شهید دکتر شقایق در پرورش این فرزند نگران‌کننده اسلام و سرزمین فلسطین سال‌های سختی را پشت سر گذاشته، چهره خسته او نشان دهنده مرارت‌هایی است که در طول دوره عمر خود دیده است. او از آخرین تماس‌های شهید سخنش را آغاز و سپس به سال‌های کودکی، نوجوانی و دوره تحصیلی او می‌رود و ادامه می‌دهد:

گفتگوی شاهد یاران با ابو فتحی، پدر دکتر فتحی شقایق

پسرم به شکل خارق العاده‌ای به مطالعه علاقه داشت...

اسامه به من عطا کرد. یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگی دکتر فتحی شقایق بخش مبارزاتی وی بود که ابو فتحی در این رابطه می‌گوید: «دکتر فتحی شعله‌ای از پویایی و فعالیت بود. تقریباً تمامی اعضای جنبش جهاد اسلامی از تمامی مناطق نوار غزه به خانه او می‌آمدند. این مسأله باعث شد تا رژیم صهیونیستی تصمیم بگیرد در سال ۱۹۸۳ وی را دستگیر کند.

او در آن زمان در بیمارستان ویکتوریای قدس کار می‌کرد. دادگاه رژیم صهیونیستی وی را به اتهام رهبری جنبش جهاد اسلامی به ۱۱ ماه زندان محکوم کرد. دکتر بعد از خروج از زندان مصمم‌تر به ادامه مبارزه و راه خود پرداخت.

ابو فتحی می‌افزاید: «دکتر بسیاری از پیشنهادات و سوسه‌کننده مادی را از سوی مسئولان رژیم صهیونیستی برای صرف نظر کردن از هدف خود نپذیرفت.»

حاج ابو فتحی در مورد بازداشت دوم دکتر شقایق می‌گوید: «حدود یک سال بعد از آزادی از زندان، صهیونیست‌ها بار دیگر وی را در سال ۱۹۸۶ دستگیر کردند.

مسئولان امنیتی رژیم صهیونیستی از دادگاه عالی این رژیم خواستند تا اشد مجازات ممکن را برای دکتر شقایق صادر کنند که بعد از دو سال از دستگیری، این دادگاه رأی به اخراج وی از فلسطین را صادر کرد که این مسأله هم در اول اوت ۱۹۸۸ انجام گرفت و وی به جنوب لبنان تبعید شد.

ابو فتحی در حالی که مایل نبود در مورد ترور فرزندش سخنی بگوید تنها در پایان گفت: «در تماس‌هایی که با پسرم داشتم، وی تأکید می‌کرد که احساس می‌کند هدف از اخراجش از فلسطین آماده‌سازی برای ترور فیزیکی او می‌باشد.»

علاقه مند بود و به آن می‌پرداخت و از این حیث با همسالانش تفاوت داشت.

در مورد زمان عروسی شهید دکتر فتحی شقایق هم ابو فتحی به شاهد یاران گفت: «دکتر در آن زمان در قدس مشغول تحصیل بود و در منزل یک خانواده متدین اهل بیت المقدس خانه گزید. بعد از مدتی که با اخلاق و روحیات خانواده صاحب‌خانه آشنا شد، تمایل خود را به طور جدی برای ازدواج با دختر آنها اعلام کرد.

او زمانی که از من درخواست خواستگاری از این دختر را کرد من بسیار خوشحال شدم و به همراه برخی از بزرگان خانواده و فامیل برای خواستگاری به منزل این خانواده رفتیم که به حمدالله این وصلت سرگرفت و خداوند سه نوه به نام‌های خوله، ابراهیم و

یک هفته پیش از ترورش ابو ابراهیم را در خوابی بسیار نگران‌کننده دیدم. این مسأله باعث شد تا با او تماس گرفته و جویای احوالش شوم. او به من خبر داد، الحمدلله حالش خوب است و مسأله نگران‌کننده‌ای وجود ندارد.

ابو فتحی که این گونه دوست دارد همیشه مورد خطاب قرار گیرد گفتگوی خود را با شاهد یاران آغاز کرد و افزود:

از فتحی در مورد برنامه‌هایش پرسیدم و هم به من گفت: «قصه دارم به زودی به لیبی مسافرت و با رهبر لیبی در رابطه با حل و فصل مشکلات آوارگان فلسطینی گفتگو کنم.»

به او توصیه کردم که از این سفر عدول کند اما پاسخ داد: «پسر انسان فقط یک بار عمر می‌کند» و این آخرین جمله‌ای بود که ابو فتحی بر زبان راند و از آن پس گفتگو را با بغضی در گلو و اشکی در چشم که قطرات آن همواره بر گونه‌هایش جاری می‌شد ادامه داد.

در مورد دوران کودکی فتحی پرسیدم. او هم ما را به آن دوران از زندگی برد:

چهارم ژانویه ۱۹۵۱ بود که فتحی به دنیا آمد، محل تولدش اردوگاه آوارگان فلسطینی «الشاطه» در شهر غزه بود و تا سن ۱۵ سالگی که مادرش فوت کرد من و همسرم سرپرستی وی و برادرانش را به عهده داشتیم.

اما مرگ ام‌فتحی خلاء بزرگی را در زندگی ما به وجود آورد و تأثیر بسیار زیادی در روحیه فتحی به عنوان پسر بزرگم قرار داد. به خصوص که من به دلیل کار در شهر العریش مصر بیشتر اوقات از منزل دور بودم.

در مورد دوره تحصیل فتحی هم می‌گوید: «پسرم به شدت به درس و مطالعه علاقمند بود به حدی که گاهی من به او می‌گفتم: «پسرم بس است». او به شکل خارق العاده‌ای به مطالعه

شهید فتحی شقایق



او شعله‌ای از پویایی و فعالیت بود. تقریباً تمامی اعضای جنبش جهاد اسلامی از تمامی مناطق نوار غزه به خانه او می‌آمدند. این مسأله باعث شد تا رژیم صهیونیستی تصمیم بگیرد در سال ۱۹۸۳ وی را دستگیر کند.